

دین شین تو

ماساهارو آینه ساکی

ع. پاشایی

مقدمه

مردم و مراحل تمدن ژاپن

نگاهی کلی به مردم ژاپن

همان‌گونه که سرنوشت هر انسانی برای او معماست، سرنوشت یک ملت نیز همین‌گونه است. روزگاری که نیاکان ژاپنی‌ها در گذشته‌ای به یادنیامدنی در طول ساحل اقیانوس آرام در سرزمین «رو به خورشید»^۱ می‌زیستند و از داده‌های بی‌دریغ طبیعت بهره می‌بردند، نه چندان خیالی از جنگ و جدال‌های فرزندان‌شان، که می‌بایست در طی حیات ملی‌شان از میان آن بگذرند، در سر داشتند و نه پنداری از نتایجی که حاصل می‌شد. بار دیگر، در قرن‌های هفتم و هشتم، موقعی که بشیران بودایی تمدن قاره آسیا را به این جزایر آوردند، چگونه می‌توانستند پیشگویی کنند که دینشان، که کمابیش در خانه اصلی‌اش از هم پاشیده بود، در آینده در امپراتوری جزیره‌ای حفظ می‌شود و به شکل

۱. «هویی-مؤکابی»، که امروزه به هیوگا معروف است، استانی است در جزیره کیوشو که رو به اقیانوس آرام است. تل‌های بی‌شماری در این جاست که نشان دهنده کاشانه باستانی این مردم است.

یک نیروی حیاتی ژاپن نو باقی می ماند؟ اقیانوس آرام، که روزگاری سنگ راه مهاجرت و ماجراجویی بود، اکنون دیگر شاهراه بزرگی بود که این ملت را به جهان پهناور متصل می کرد. دریای ژاپن و دریای زرد، که روزگاری مانع راه مهاجمان از سوی قاره بودند و به این مجمع‌الجزایر ایمنی می بخشیدند، امروزه راه ارتباطی این ملت با همسایگان آن سوی آب‌ها هستند. چگونه باید به فراز و فرودها و دستاوردهای ملت به چشم کار سرنوشت نابینا یا کار الوهیت هوشمند نگاه کرد؟

بگذریم. ژاپنی‌ها همیشه مردمی توانمند بودند و می دانستند چگونه بیشترین بهره را از نیروهای بومی و یارمندی‌های بیگانه ببرند. سیمای متمایزشان تلاش همسازشان بود. بدین معنا که در گذشته‌های دور ایلات و عشایر بی شماری عملاً زیر فرمانروایی یک خاندان نیرومند متحد شده بودند و به این صورت شالوده‌ای برای پیشرفت منظم پدید آمده بود. اما پیشرفت تمدن عمدتاً با دین جهانی بود، همراه با هنرها و ادبیات آن، و از طریق اخلاق‌مداری^۱ شهری اخلاق‌گنفووسیوسی، همراه با روش‌های آموزشی و نهادهای قانونی آن امکان‌پذیر شد، و این‌ها همه از قاره آسیا آمده بودند. شاید بخت هم در آمدن این تأثیرات الهام‌بخش و تمدن‌ساز از بیرون بسیار یارشان بوده است، اما به همین نسبت، و شاید هم بیش از آن، مهم نقش خود مردم بود که این واردات را با جانی گشاده پذیرفتند، آن‌ها را به هم آمیختند و بیختند و سپس مَهر نبوغ خود را بر آن نشانند. این ملت نه به شکل تسلیم چشم‌بسته به بخت یا سرنوشت، بلکه با اشتیاقی الهام‌بخش و با بینشی هوشمندانه از فراز و فرودهای تاریخش گذشت. بلندپروازی و آرمان‌خواهی رهبران ملی و نقش‌پذیری مردم بود که گزارش دراز دامن تلاش و دستاوردهای ملی را ممکن کرد.

مردمی که اکنون به ژاپنی معروفند، از همان سپیده دم تاریخشان، ساکن آن گروه از جزایری شده بودند که در دامنه شرقی آسیا قرار دارند. وقتی که اولین بار در صحنه تاریخ نمودار شدند کمابیش به شکل مردمی در یک گروه همگن نبودند. بومیان، یعنی آینوهای پشمالو و با چشمان گودرفته، گویا روزگاری تقریباً در سراسر این مجمع‌الجزایر پراکنده بودند، اما مهاجران و مهاجمان مدام آن‌ها را به شرق و شمال پس می راندند. خاستگاه این مهاجمان هنوز تاریک است: احتمالاً از یک نژاد نبودند. اول یک گروه

نیرومندشان در جزیره تسوکوشی^۱ (کیوشوی کنونی) و در طول سواحل شمالی جزیره اصلی تخته‌قاپو شدند. مقدر بود که این گروه، فرمانروایان کل این سرزمین و نژاد اصیل این مردم شوند. آن‌ها از بومیان بالا بلندتر بودند. بومیان میانه‌بالا بودند و درازچهره، سیه‌چشم و سیه‌مو، و غالباً هم بینی عقابی. به جز این‌ها مهاجمانی هم، که احتمالاً مالایایی بودند، از جنوب از طریق جریان سیاه^۲ یا در راستای زنجیره جزایر کوچک از راه رسیدند. این مردم تخت‌چهره چابک‌منش، خود را در میان اشغالگران قدیمی‌تر این مجمع‌الجزایر جازدند و سرانجام هم توانستند در نقاط گوناگون طول سواحل جنوبی مستقر شوند.

این دوره انقیاد بومیان و جنگ و جدال‌های جنوب، مهاجمان و مهاجران دیگری را به سراسر این جزایر کشاند که عوامل آن، فشار مهاجرت در آسیای شمالی و دیگرگونی‌های در سلسله‌های چینی و کره‌ای بود. مهاجران، چینی‌ها و کره‌ای‌های صلح‌جویی بودند که در کار تمدن‌سازی نژاد اصلی ابزارهای مفیدی شدند. مهاجمانی که بعدها آمدند بربرهایی از جنگل‌ها و سواحل سیبری بودند که به جزایر دریای شمال و سواحل شمالی حمله می‌کردند، اما رانده یا سرانجام جذب می‌شدند.

مردم ژاپن، به رغم این عناصر چندگونه و تزریق مدام خون نو، توانستند به نسبت در همان آغاز تاریخشان به وحدت ملی برسند، و یک حقیقت شایان ذکر این است که کم‌پیش آمده که در میان آن‌ها حس تقسیم نژادی تا تخاصم نژادی پدید آمده باشد^۳ و این تا حدی برخاسته از سیمای جغرافیایی این کشور است، که دریاها ناآرام پیرامونش را گرفته، و شکل دراز و باریکش را زنجیره کوه‌ها به دره‌ها و دشت‌های بی‌شمار تقسیم کرده است.

نوآمدگان برای این‌که بتوانند در گروه‌های بزرگ به آن‌جا برسند می‌بایست دریانوردی کنند که این کار بسیار سختی بود؛ گروه اندکی که هر بار می‌آمدند به سادگی

1. Tsukushi

۲. Black Stream یا جریان ژاپن (Japan Current) که به ژاپنی کوروشیو (Kuroshio) گفته می‌شود، شاخه‌ای است از جریان استوایی اقیانوس آرام که از ساحل شرقی تایوان، و از آن‌جا در طول شمال شرقی، در طول ساحل شرقی هون‌شو، در ژاپن، می‌گذرد و آن‌گاه به اقیانوس منجمد شمالی می‌پیوندد. رنگ آبی سیر آن سبب شده که آن را جریان سیاه بنامند. (به نقل از وستر جغرافیایی) م.

۳. یک استثنا هست و آن گروهی است موسوم به Eta که به طور پراکنده در مرکز و غرب ژاپن زندگی می‌کنند. خاستگاه و تاریخشان نامعلوم است. در زمان‌های اخیر جنبشی را در سطح کشور سازمان دادند و رفتار برابر را مطالبه می‌کنند.

جذب می شدند؛ و فرمانروایان جزیره اصلی توانستند قبایل گردنکش را در طول جزیره دورتر و دورتر برانند، و از این رو به تدریج توانستند قلمروی متحد بسازند.

اما تا این جا در دست یابی به وحدت ملی عامل مهم تری نقش داشت که همان منش و توانش نژاد اصلی بود. آنان نیرومند و دلیر و متحد بودند، با این باور که از نسل خدایان آسمانی اند، که برترینشان هم بانو خدای خورشید بود، که او را حافظ نیاکان خاندان شاهی و ملت می دانستند. جهت مهاجرت مردم گویا همیشه رو به شرق بوده است، و می گویند از این که به هنگام نبرد رو به خورشید باشند پرهیز می کردند. نژاد پیروز، در پیشروی شان، کیش خدایان خود را در میان مغلویان بر تخت نشاندند و اینان را هم در آیین نیایششان پذیرفتند. شوق و شور و توانایی، روح دلیر و خوی متغیر، دلیری در جنگاوری و شوق دینی، اینها صفاتی است که می توان در سراسر تاریخشان به چشم دید و کمابیش به شکل میراث این مردم باقی مانده است.

همدلی مردم را در احساسشان به طبیعت و در عشقشان به نظم در زندگی مشترک اجتماعی (یا کومونی)^۱ می توان دید. بستگی تنگاتنگشان با طبیعت در زندگی و شعرشان نمودار می شود. این شاید تا حدی، هم ناشی از تأثیر بوم و اقلیم باشد و هم ناشی از زود رسیدنشان به تمدن کشاورزی اسکان یافته. این سرزمین که از راه سلسله کوه های قابل عبور به همه جای آن می توان رفت، سرشار از رودها و دریاچه هاست، مطلوب خانه و کاشانه و توسعه زندگی مشترک اجتماعی بود. اقلیمش معتدل، چشم اندازهایش گوناگون، گیایش (فلور) پربار و محصولات دریایی اش غنی بود و فقدان چشم گیر جانوران درنده، به توسعه کامل گرایش صلح دوستی و به توانایی برقراری نظم و رسیدن به همبستگی یاری می کرد.

در کهن ترین دوره تاریخ ژاپن، صحنه اصلی رخداد، ساحل اقیانوس آرام بود، که همیشه بهار است. گرچه این سوی کشور دستخوش توفان های گوناگون است و دریا گاهی خشن است، زندگی مردم بیشتر در هوای آزاد می گذرد و کشتزارها در سراسر سال از علف ها و گل ها می درخشند. هر کس که به کشت کارانی نگاه می کند که در میان شکوفه های زرد شلغم روغنی کار می کنند، یا ترانه های ماهیگیری را می شنود که بر آب آرام دریا پارو می کشند - آبی که ارغوان زرین غروب آفتاب را باز می تابد - یک احساس

آرامش ساده و شاد در او پیدا می‌شود. امروزه هم همین چشم‌اندازها را داریم، که بی‌گمان چندان فرقی با روزگاران کهن ندارند. از چشم‌اندازهای تماشایی آب‌های نیلگون خلیج‌ها و شاخه‌های بسیار، شیب‌های آرام کوه‌ها، انحنای زیبای آتشفشان‌ها و سنگ‌پوزهای تند پوشیده از درختان رؤیایی، نمی‌شود که در یک دل حساس، عشق ظریف به طبیعت بیدار نشود. این نعمت‌های طبیعی همیشه به شکل تأثیری مهربانانه بر حیات احساسی این ملت باقی می‌ماند.

پاسخ همدلانه دل، حرکت پذیرنده اندیشه و انعطاف جان پرورده تأثیر محیط طبیعی بود و با تماس مکرر با تمدن‌های دیگر شتاب می‌گرفت. آنگاه مسیر و سرنوشت تمدن ژاپنی‌ها با منش نهادین مردم، که به تأثیرات بیرونی آمیخته بود، تعیین می‌شد. مردم می‌توانستند نورسیدگان را جذب کنند و جریان‌های گوناگون تمدن و دین را هم، که یکی پس از دیگری از قاره آسیا می‌رسیدند، با هم سازگار کنند. این مردم که نه تنها از این واردات و تأثیرات بر نمی‌آشفتنند، بلکه همیشه آن‌ها را به سود خود می‌گرداندند، در راه پیشرفت تلاش‌های پرتوش و توان می‌کردند. گاهی جان‌هایشان مبهوت اثر مداوم نفوذهای نو بود، اما زود تعادلشان را به دست می‌آوردند؛ ژاپنی‌ها ثابت کردند که می‌توانند مشکلات تازه را حل کنند و تمدن بیگانه را با نبوغ و نیازهای پیرامونشان سازگار کنند.

به این طریق امپراتوری جزیره‌ای مخزنی شد برای هنرها، دین‌ها و ادبیات گوناگون قاره آسیا، و بسا چیزها در خود حفظ کرده است که دیگر در خانه‌هایشان در قاره از دست رفته‌اند. در تاریخ ژاپن بخش بزرگی از این دل‌بستگی در تنوع این واردات و در وجوه واکنش مردم به آن‌ها نهفته است. کل تاریخ ژاپن گزارشی است از این کنش‌ها و واکنش‌ها، که گوناگونی‌های فرهنگ را پدید آوردند، و پر است از جنگ و جدال‌ها و سازش‌ها، کشاکش‌ها و ترکیب‌ها. امروزه امکانش خیلی کم است که بتوان به‌دقت باز شناخت که چه چیزی اصیل است و چه چیزی بیگانه. با این همه، به نظر می‌رسد که منش بنیادی این مردم نسبتاً دست‌نخورده مانده، یعنی بسیار حساس اما خیلی کم نافذ است، کنش‌گر و به‌ندرت متفکر است. از طرف دیگر، هرچند گاهی نفوذهای قدرتمند بیگانه راه یک توسعه کاملاً آزاد و مستقل ایمان و اندیشه‌های مردم را می‌بستند، اما همین‌ها خود همیشه سبب می‌شدند که صفات بومی نیرو و والایی بگیرد. حتی امروزه

هم بر همین روال است، یعنی حالا که ژاپن دیگر یک ملت گوشه گرفته خاور دور نیست بلکه یک قدرت جهانی است که از راه‌های گوناگون نقش‌های سیاسی و فرهنگی خود را ایفا می‌کند، باز میراث تمدن باستانی او در تمام مراحلش روبه‌روی تأثیر نیروهای عظیم تمدن جدید می‌ایستد.

دین‌های ژاپن

اگر بخواهیم کلی بگوییم، شین‌تو که دین بومی مردم و حاصل زندگی و خوی آنان بود، بستگی تنگاتنگی با سنت‌های ملی و نهادهای اجتماعی داشت. شین‌تو در اصل یک دین سازمان‌یافته بود، که دشوار بشود گفت دارای یک نظام اعتقادی است؛ اما کیش آن در اندیشه‌ها و احساس‌های این ملت خوب تجسم یافته است و نفوذ آن در سراسر فراز و فرودهای تاریخ ملت پایدار مانده است. وحدت ملی و همبستگی اجتماعی همیشه با احترام به خاندان فرمانروا حفظ می‌شد و باور به خاستگاه آسمانی اورنگ پادشاهی از پرستش بانو خدای خورشید جدایی‌ناپذیر بود. با آن که فکر شأن آسمانی اورنگ پادشاهی در تاریخ توسعه یافته و با کیش وابسته خدایان نیاکانی و پهلوانان ملی همراه بوده، اما همیشه در نهادهای سیاسی و اجتماعی یک نقش اصلی ایفا کرده است. نقش فکر ماندگاری خانواده و اهمیت زندگی مشترک اجتماعی کمتر از چیزهای دیگر نبود؛ هنرهای دلآوری و وفاداری، همچنین رعایت وفادارانه سنت‌های خانوادگی، همیشه عوامل اصلی دین بومی بودند. [چند و چون] سرنوشت این دین نیاکانی در یک رژیم صنعتی مثل امروز مسئله خطیری است، با این همه باید به طور کامل به نقشی که هنوز شین‌تو در اندیشه‌ها و حیات این ملت دارد اشاره کرد.

آیین گنفو سیوس، که نظام اخلاقی چینیان شمالی بود، به ژاپن رسید و انگیزه‌ای برای توسعه بیشتر حیات ملی شد. آموزه‌اش مصالح و موادی برای نهادهای اجتماعی، سازمان سیاسی و نظام‌دهی احکام اخلاقی فراهم آورد. شین‌تو آغازین مفهوم روشنی از وفاداری یا حرمت به والدین نداشت، و این‌ها فضایی است که نقش بسیار مهمی در حیات اخلاقی این مردم داشت. خود همین نام این فضایل را آیین گنفو سیوس آورد، که به آموزه اخلاق‌مداری، نظام‌مندی می‌بخشد و روش‌های آموزش آن را به دست می‌دهد. این جا متافیزیک چینی و اعمال دینی هم نقشی داشتند، اما به روش‌های

غیب‌گویی بدل شدند. اخلاق کُنْفُوسِیُوسی، که به زمینه‌ای متافیزیکی آراسته بود، و بعدها به ژاپن رسید، شکل اندیشه‌هایی چینی را داشت که تفکر هندو در آن دست برده بود. نفوذ اندیشه کُنْفُوسِیُوسی در ژاپن، همیشه در حوزه نهاد‌های حقوقی و آموزشی، مشخص‌تر از قلمرو احساس دینی بود؛ نهاد‌های شهری و آموزه اخلاقی، یارمندی‌های چینیان به ژاپن بود.

علاوه بر این تأثیرات، آیین بودا در خدمت آن بود که حیات دینی ژاپنی‌ها را به اوج برساند و نیروی زیست به آن بدهد و این کار را از راه برانگیختن آرمان‌های کلی و پالودن احساس‌های دینی و زیبایی‌شناختی آن‌ها کرد. دین بودا را مردم اول برای این پذیرفتند که اشتیاق‌هایشان را برای رسیدن به یک فراسوارضا کنند، و این دین مصالح فراوانی برای نظر فرارونده یا متعالی فراهم آورد و جان مردم را به بینش‌هایی گسترده‌تر و اسراری عمیق‌تر از آنچه تاکنون در خیالشان بود هدایت کرد. هنرها و ادبیات قویاً برانگیخته شد؛ روش‌های تربیت روحی به گونه‌ای دقیق و سنجیده ساخته و پرداخته شد؛ نهاد‌های مذهبی سازمان یافت؛ یک نظام کیهان‌شناسی و آخرت‌شناسی آموخته شد، با صحنه‌هایی از حیات آینده که به طور گرافیکی ترسیم شده بود، و نیز آن اعمال رازورانه^۱ که آیین بودا با خود آورده بود.

آیین بودایی که به ژاپن آورده شد مَه‌ایانه^۲ بود، یعنی گردونه یا طریقت بزرگ، همراه با کیش‌های بسیارسویه و نظام‌های فلسفی اش. این شکل از آیین بودا که اندیشه‌ها و اعمال گوناگون را جذب کرده بود و با آسیای میانه و چین تماس داشت، تمام آن عناصر بسیارگونه را به ژاپن آورد. اما ژاپنی‌ها همیشه آماده‌اند که زیاده‌روی‌ها و گزافه‌گویی‌های آن را خنثی کنند و مراحل گوناگون آیین بودا را با نیازهای خود سازگار کنند. به این ترتیب آیین بودای ژاپنی شاخه‌ای کاملاً متمایز از آیین بوداست که با همه گونه‌های قاره‌ای آن فرق دارد. به نکته دیگری هم باید اشاره کرد، به این معنی که نه فقط مقداری از کتاب‌ها و سنت‌هایی که در هند و چین از میان رفته‌اند در ژاپن نگهداری می‌شوند، بلکه از طریق آن‌ها می‌توان ردّ توسعه مستمری از شکل‌های مختلف آیین بودا را دنبال کرد.

به این طریق، تاریخ دین‌ها و اصول اخلاقی ژاپن برهمکنش نیروهای گوناگونی را نشان می‌دهد که حیاتشان بیشتر در ترکیب نمودار می‌شود تا در تضاد. می‌گویند شاهزاده

شو تو کو^۱ بنیادگذار تمدن ژاپنی، سه نظام دینی و اخلاقی موجود ژاپن را به ریشه، ساقه‌ها و شاخه‌ها، و گل‌ها و میوه‌های درخت مانند کرده است. شین تو آن ریشه است که در خاکِ منیش مردم و سنت‌های ملی نشانده شده؛ آیین گنفوسیسوس در ساقه و شاخه‌های نهادهای آموزشی دیده می‌شود؛ آیین بودا گل‌های احساس دینی را شکوفا کرد و میوه‌هایش زندگانی روحی بود. این سه نظام را اوضاع و احوال آن زمانه‌ها و نبوغ مردم در یک گل مرکبِ حیاتِ روحی و اخلاقی ملت قالب زده و ترکیب کرده بود. اما در قرن پانزدهم خط فاصل میان آیین بودا و نظام‌های دیگر مشخص شد، و سرانجام آن ترکیب در سیر قرون بعد تجزیه شد. با این همه، این سه نظام چنان از درون و باظرافت در جان و دل مردم عجین شده‌اند که حتی ژاپنی‌های امروزی هم، دانسته یا ندانسته، در آن واحد پیروان این آموزه‌های گوناگونند، و هیچ نظامی را به طور مطلق کنار نگذاشته‌اند. باید در این فرآیند امتزاج به یک نکته اشاره کرد و آن تساهلی است که در آن می‌بینیم. در سراسر این تاریخ تماس و ترکیب، فقط نمونه‌هایی استثنایی از اذیت و آزار و جنگ‌های دینی به چشم می‌خورد و این تا حد زیادی ناشی از طبیعت عمل‌گرای این مردم بود که آن‌ها را از دویدن به سوی کرانه‌ها یا زیاده‌روی‌ها و تعصب باز می‌داشت. علت دیگر را باید در سرشت خود دین‌های وارداتی جست. آیین گنفوسیسوس یک نظام اخلاقی عملی بود که چندان توجهی به اعتقاد و عقیده جزمی نداشت، در حالی که آیین بودا دینی بود که به طور چشم‌گیری ایده‌الیستی و تساهل‌گرا بود. این دو نظام هرگز گرفتار کشاکش نشدند، مگر موقعی که گنفوسیسوسی‌های متعصب قرن هفدهم، شروع کردند به حمله کردن به آیین بودا، برای انگیزه‌ای که صرفاً دینی نبود.^۲ اما به طور کلی می‌توان گفت که تساهل رواج یافت، و این هنگامی بود که این تماس هرگز نه به هماهنگی کامل منجر شد و نه به جذب کامل یکی در دیگری. نبود چنین تخاصمی شاید تا حدی ناشی از میل به جدا نگه داشتن جنبه‌های فرارونده یا متعالی آرمان دینی از اخلاق عملی زندگی روزمره باشد، چنان که گویی تقسیمی میان این دو مرحله از زندگی وجود داشت. همیشه راه حل را در مصالحه عملی می‌جستند نه در جست‌وجوی نظری یا عقلی پیامدها.

1. Shōtoku

۲. همین طور زجر و آزار کاتولیک‌ها در قرن هفدهم که با قدرتِ نیرویی درنده نابودی آنان را در عمل دنبال می‌کرد انگیزه‌اش آن قدرها که سیاسی و اجتماعی بود ملاحظات دینی نبود.

نکته دیگری را که باید در زمینه تساهل مطرح کرد رابطه میان دین و دولت است. شین تو همیشه از سوی حکومت و اجتماع حمایت می شده، در هر محلی ایزدکده‌ای داشته است، اما هرگز به سطح یک سازمان کلیسای دولتی نرسید. از طرف دیگر، آیین بودا هم که مدتی به مقام قدرت کلیسای دولتی رسید و اسقف‌هایش همپایه مقامات دولتی شدند، باز هرگز سعی نکرد دین‌های دیگر را سرکوب کند، بلکه همیشه تلاش می کرد آن‌ها را جذب کند. آیین گنفو سیوس در دست حکومت نقش یک ابزار مفید را بازی می کرد، اما به ندرت مدعی اقتدار انحصاری شد. به این ترتیب حکومت شاهرگ‌های مهار نهادهای دینی را در دست داشت، در حالی که مردم، هم دین‌پیشگان و هم مؤمنان، از رهبری طبقات حاکم پیروی می کردند. این وضع تا موقعی رواج داشت که ملت را یک حکومت مرکزی اداره می کرد و سلطنت بالاترین مرجع دین و اخلاق به شمار می آمد. اما موقعی که کشور به دولت‌های خان‌خانی یا ملوک‌الطوایفی (فئودالیسم) تقسیم شد، پیکره‌ها یا هیئت‌های دینی به نفع قلمروهای فئودالی شروع کردند به جنگ و جدال با یکدیگر. به این ترتیب، در عصر جنگ‌ها که از قرن پانزدهم تا شانزدهم طول کشید، نبردهای خونینی در میان فرقه‌های بودایی در گرفت، دو همان حال آشوب زمانه دامن‌گیر میسیون‌ها یا دستگاه‌های تبلیغاتی کاتولیک‌ها هم شد و سرانجام هم آنان را از ژاپن بیرون رانند.

به این طریق، نظر و منافع حکومت مرکزی در مرحله اول، و همین طور هم نظر و منافع طوایف مسلط یا امیران فئودال در مرحله بعدی، سرنوشت نهادهای دینی و نهضت‌های تبلیغی را تعیین می کرد. کنترل حکومت، که نجبا از آن حمایت می کردند، یا رهبری آن، که به دست طبقات بالا بود، تقریباً همیشه احساسات و وجدان بیشتر مردم را هدایت می کرد. البته نمونه‌های استثنایی هم وجود داشت، مثل موقعی که یک شخصیت قوی اظهار وجود می کرد یا توده مردم صدایشان را بلند می کردند، چنان‌که در قرن سیزدهم می بینیم. وانگهی، حالا دیگر زمانه به سرعت در حال دیگرگونی است و زندگی اخلاقی و دینی ملت وارد مرحله تازه‌ای از آزادی شخصی و انتخاب فردی می شود. این تنازع برای آزادی و اظهار وجود از سوی مردم نتیجه اوضاع جدیدی است که خود ناشی از تأثیر یک تمدن نو است، خصوصاً در رژیم صنعتی؛ هر چند پیامد آن را بعداً باید دید، اما این جریان هرگز به سوی رژیم قدیمی فرمان‌برداری صرف نخواهد رفت. هنوز یک

سؤال باقی است: مسیحیتی که به تازگی به ژاپن آورده شده بود - که در نتیجه مشکلات تمدن جدید در خانه خودش با بحران دست به گریبان بود - چه نقشی بازی خواهد کرد؟

دوره‌های تاریخ دین

(۱) دین آغازین ژاپنی‌ها پرستش سازمان‌نیافته خدایان و ارواح طبیعت و نیز ارواح مردگان بود. این دین، که به شین‌تو معروف است، در سپیده‌دم تاریخ شروع کرد کمابیش به توسعه دادن تجلیات روشنِ قهرمان‌پرستی و نیاپرستی، با یک زمینه طبیعت‌پرستی. این دین بخش تفکیک‌ناپذیر سنت اجتماعی بود، و ایل یا زندگی مشترک اجتماعی مردم تأیید و همبستگی خود را از پرستش آن خدایان می‌گرفت. وقتی ایلات و طوایف به تدریج تحت قدرت و اعتبار یک خاندان فرمانروا، که باور می‌داشتند از بانوخدای خورشید آمده‌اند، به هم آمیختند، به این بانو خدا به مثابه برترین خدای شین‌تو حرمت می‌گذاشتند و پرستش او سیمای محوری آیین ملی شد. این دو جنبه از دین شین‌تو، یعنی اجتماعی و ملی بودن، در سپیده‌دم عصر تاریخی قدرت گرفتند، و آن سنت حتی امروزه هم نقش قابل ملاحظه‌ای در زندگی اجتماعی و روحی ملت بر عهده دارد.

(۲) معرفی تدریجی تمدن چینی، که تاریخش به حدود قرن سوم میلادی می‌رسد، و معرفی آیین بودا در قرن ششم، با رشد نیرومند اجتماعی و پیشرفت وحدت ملی همراه بود. ملت شروع کرده بود به آموختن چیزهای نو و فرهنگ شکوفای آن زمان قاره آسیا، و آیین بودا از راه الهام بخشیدن به آرمان‌های والا تر و ترغیب هنرها و ادبیات، انگیزه‌ای حیاتی به توسعه تمدن بخشید. دین نو هنرها و علم، ادب و فلسفه را وارد کرد، و این‌ها همه به مثابه ابزارهای تبلیغ عمل می‌کردند و از طریق پیشرفت حیرت‌انگیز کار تبلیغی‌شان، کل کشور در قرن هفتم به یک سرزمین بودایی بدل شد. میان سلطنت و دین اتحاد تنگاتنگی برقرار شد، و از آنجا که دین وارداتی سخت از وفاداری به حکومت حمایت می‌کرد، همین امر تحکیم ملت را تحت فرمانروایی پادشاه ممکن کرد، و این در حالی بود که به ترغیب طبقات حاکم، کارهای تبلیغاتی بودایی گسترش می‌یافت و تسهیل می‌شد. به این ترتیب آیین بودا در حدود سیصد سال پس از معرفی اش به ژاپن، در مسیری محکم و استوار در حیات ملی ژاپن پا گرفت و به راه‌های بسیار، شکوه‌های فرهنگش تجلی یافت.

(۳) در آغاز قرن هشتم و نهم میلادی، وحدت ملی مشخص و حکومت مرکزی یافته به دست آمد. یاری متقابل سلسله مراتب بودایی و دیوان سالاری درباری، در سراسر سه قرن بعد، سیمای هدایت‌گر زندگی اجتماعی و دینی و سیاسی بود. این دوره، که فرمانروایی «صلح و آسایش» خوانده می‌شد، در واقع دوره کلاسیک فرهنگ ژاپنی بود. الهام عمیق برگرفته از آیین بودا احساسات و زندگی مردم را مشخص می‌کرد، به طوری که می‌توان تاریخ شکوفایی ادبیات ملی را، که عمیقاً رنگ و بوی احساس بودایی داشت، از قرن دهم دانست. تعلیم بیش از حد پالایش یافته آیین بودا، با اسرار و جلوه‌های هنری‌اش، اشراف را که حامیان عمده این دین و مراتب آن بودند به احساساتی‌های زن‌صفت و تباه بدل کرد. با این انحطاط نجبای درباری، حکومت مرکزی به ضعف گرایید و پایان رژیم دیوان سالار مقارن بود با واکنش شدید سپاهی‌ها، که در ایالات می‌زیستند و کمتر تحت تأثیر احساساتی‌گری بودند. این دیگرگونی، که در بخش آخر قرن دوازدهم به اوج رسید، اعلام یک نوزایی نیروی بومی مردم شهرستان‌ها بود، که به تأسیس یک رژیم فئودالی تحت یک خودکامگی نظامی منجر شد.

(۴) قرن سیزدهم دوره مهمی را در تاریخ ژاپن مشخص می‌کند. همراه با دیگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی که در آن قرن رخ داد، دین‌های نو یا شکل‌های نوی از آیین بودا در پاسخ به تقاضاهای روحی بیشتر مردم پدید آمدند. آیین بودا دیگر یک امر حکومت ملی نبود و مسئله تقوای فردی شد. روح جنگ‌باره آن عصر بازتابش را در دین نیز یافت و رهبران مبارز آیین بودا دوش‌به‌دوش استادان تربیت روحی پیدا شدند که با زندگی نظامیان همساز بودند. نهادها راه را برای منش فردی باز کردند و مردان نیرومند کار تبلیغی را نه فقط جدا از مراجع قدرت، بلکه غالباً در ستیز با آنان انجام می‌دادند. از این نظر قرن سیزدهم نشان نوی در جنبش دینی با خود دارد، و نیروی این روح نو در جنبش‌های هنری و ادبی نیز تجلی کرد.

دیگرگونی‌های بیشتر در قرن چهاردهم صورت گرفت. یک انقلاب سیاسی و جنگ‌های داخلی رخ داد که به تقسیم دودمانی انجامید. این بحران اعتبار شاه‌ی انگیزه‌ای بود برای نوزایی اندیشه‌های شین تو ملی که برخی میهن‌پرستان سخن‌گویانش بودند. اینان تلاش می‌کردند که تمام اندیشه‌های اخلاقی و آموزه‌های دینی موجود ژاپن را در تجلیل اورنگ شاه‌ی متمرکز کنند. اما روند زمانه مخالف اخلاق‌گرایان میهن‌پرست

بود، و این زمانه‌ای بود که نشانه‌های انحطاط اخلاقی و تجزیه اجتماعی بیش از پیش در آن نمودار می‌شد. در کنار جنگ‌های فتودالی آتش جنگ و جدال دینی هم بالا گرفت، و این آشفتگی دوست سال به درازا کشید، تا میانه قرن شانزدهم، که کم‌کم آفتاب صلح دمید. با آمدن مبلغان یسوعی، در اواسط قرن پانزدهم، آشفتگی بالا گرفت؛ به دنبال پیشرفت سریع تبلیغاتشان زجر و آزار خونین نودینان رخ داد؛ و سرانجام هم کار به آن‌جا کشید که آنان را از ژاپن بیرون راندند.

(۵) در آغاز قرن هفدهم، به دنبال بازگشت صلح و وحدت سیاسی، تبلیغات کاتولیک‌ها و مناسبات خارجی یکسره برچیده شد. این سیاست انزوا در طی سه قرن بعد پیامدهای بسیاری در حیات سیاسی، اجتماعی، عقلی، اخلاقی و دینی ملت داشت. آیین بودا، که در آن دوره ابزار مفیدی در ستیز با مسیحیت بود، از حیثیت و اعتبار گوناگونی برخوردار شد، و روحانیان آن زندگی پُرناز و نعمتی داشتند. حکومت نظامی یک درست‌پنداری^۱ یا بهدینی دولتی آموزه اخلاقی را بنا نهاد، و نظم اجتماعی را نیروی ترکیبی این اخلاق درست‌پندار و حکومت فتودالی قدرتمند، به استواری تأسیس و حفظ کردند. فرمانروایی ملوک الطوایفی در مدت انزوای ملی این امکان را یافت که قواعد و آداب شدید و غلیظی در زمینه امتیاز طبقاتی بیاورد و قوانین صلح را سفت و سخت اعمال کند، و این صلحی بود که در همه مراحل حیات عمومی به سوی یک صورت‌گرایی (فورمالیسم) راکد گرایش داشت. نتیجه این کارها پالایش افراطی زندگی احساسات در داخل محدوده‌های مجاز بود. همین امر سرانجام در جان‌های نیرومند، روح شورش و آرزوی دیگ‌رگونی برانگیخت. در این میان، نزدیک به اواخر قرن هجدهم، نیروهای غربی، که در آن موقع هدفشان اقیانوس آرام بود، شروع کردند به کوبیدن دروازه این ملت منزوی، و این فشار بیرونی در شتاب دادن به جنبش‌های انقلابی که در داخل آن پیدا شده بودند مؤثر بود، و سرانجام هم این نیروهای ترکیبی رژیم فتودالی را در میانه قرن نوزدهم سرنگون کردند و اقتدار پادشاهی را بازگرداندند، چرا که می‌پنداشتند این اقتدار شرط اساسی وحدت ملی در عصر مناسبات و رقابت بین‌المللی است.

(۶) بازکردن دروازه ژاپن به روی مناسبات با بیگانگان در ۱۸۵۹، و بازگشت رژیم

امپراتوری در ۱۸۶۸، منجر به کنار گذاشتن تمام بازدارنده‌هایی شد که سنگ راه صلح و آرامش بود. حکومت و مردم، در هیجان شدید ورود به یک عصر نو، بی آن که زشت و زیبا کنند، به تمدن غربی خوشامد گفتند. بنیادگذاری نهادهای نو، رشد صنعت و تجارت، تأسیس حکومت مبتنی بر قانون اساسی، میزان توفیق و مشکلات ناشی از دو جنگ با بیگانگان، همه دست به دست هم دادند و مشکلات فراوانی پدید آوردند که در تجربه این ملت تازگی داشت. زندگی اجتماعی سرشار از نیرو بود، اما همه چیز از میان مشکلات انتقال می‌گذشت - مشکلاتی که ناشی از میراث دیرینه سال احترام‌آمیز فرهنگ شرقی بود و با تمدن جدید از غرب آمده تعارض داشت. تماس و واکنش میان دین‌های گوناگون، از کهنه و نو، گیج‌کننده بود، و جدال میان واکنش محافظه‌کارانه و زیاده‌روی‌های رادیکال بسیار خشونت‌بار بود. درست همان طور که مدّ این مشکلات به شومی بالا می‌آمد، مرگ فرمانروای بزرگ در ۱۹۱۲ رخ داد و به دنبال آن هم جنگ جهانی درگرفت. جریان‌های متغیر و متعارض به ناگزیر بر تمام مراحل زندگی ملت تأثیر می‌گذارند. به نظر می‌رسد که مشکلات درونی ناشی از موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی، تعارضات میان سرمایه و کار، شکاف میان نسل‌های قدیم و جدید در زمینه نگرش‌هایشان به زندگی، اکنون مسائل دین‌داری یا آرمان‌های اخلاقی را تحت شعاع قرار می‌دهد. ژاپن با مشکلات مضاعفی روبه‌رو بود، یعنی هم مشکلات گذار از رژیم فئودالی به رژیم صنعتی تمدن مدرن - و رژیم فئودالی با آرا و نیروهای کمابیش همچنان مقاومت می‌کرد - و هم مشکلات حل تمام مسائل ناشی از ناهنجاری‌های برخاسته از جذب سریع فرهنگ وارداتی - فرهنگی که سرنوشتش فی‌نفسه دستخوش تردید بود. طبعاً دین هم درگیر این وضع آشفته بود، و هیچ کس جرأت نمی‌کرد که نتیجه را پیشگویی کند؛ با این همه، تجربه‌ها و دستاوردهای گذشته ملت ژاپن شاید امکان یک راه معین برقراری هماهنگی را نشان دهد.

دین شین تو و نظام اجتماعی

مراحل آغازین و بقا

سیماهای عمومی شین تو

«در آن بوم، خدایان (یا ارواح) بودند بی شمار، که با تابش شب تابان می درخشیدند، و خدایان بدسگال بودند که به کردار مگسان و زوز می کردند، و نیز درختان و گیاهان بودند که می توانستند سخن بگویند.»^۱ این را درباره مجمع الجزایر ژاپن گفته اند هنگامی که بنیادگذار ملت اندیشید که از آسمان بدین کشور فرود آید. و در جای دیگر گفته اند که «آن خدایی که در آغاز این دولت را بنیاد نهاد، از آسمان فرود آمد و این دولت را در دوره ای که آسمان و زمین از یکدیگر جدا شدند، و هنگامی که درختان و گیاهان سخن می گفتند، بنیاد نهاد.» دینی را مجسم کنید که تا پرستش این خدایان یا ارواح می رسد و تقریباً هیچ آموزه اخلاقی یا نظرات متافیزیکی ندارد. این دین را نمی توان جز به صفت «ابتدایی» نامید، هر چند این اصطلاح دقیقاً در معنای مردم شناسی آن نیست. نظام های معینی، گهگاه، بر شالوده آن اندیشه های ابتدایی بنا نهاده شده اند، و در واقع تلاش های کمابیش موفق صورت گرفته است که یک زندگی ملی بر پایه پرستش آن خدایی گذاشته شود «که در آغاز این دولت را بنیاد نهاد.» باورها و اعمال وابسته به آن خدایان و ارواح حتی در این روزهای قرن بیستم هم به شکل یک نیروی زنده در میان مردم باقی مانده و نشان دهنده عناصر بنیادی زندگی دینی و اجتماعی است، عناصری که شاید از آن ها شاخه های نو دین یا شبه دین پدید آید و می آید. کل مجموعه باورها و پرستش به شین تو معروف است که به معنای «راه خدایان (یا ارواح)» است و شاید بتوان آن را دین ملی یا عامیانه ژاپنی ها نامید، همان طور که دین باستانی و بومی آنان بود.

اما نام شین تو در قرن ششم میلادی پیدا شد، به این قصد که فرقی بگذارند میان دین بومی و آیین بودا، و «راه» خوانده شدنش شاید ناشی از تأثیر آیین دائو باشد، که دین چینی «راه» بود^۲ آیین دائو دینی است که یافت های فراهنجاری^۳ را به مثابه هدف آرمانی

۱. نیبون-گی، گاهنگاره های ژاپن (برگردان W. G. Aston، لندن، ۱۸۹۶) ج ۱، ص ۶۴، ج ۲، ص ۷۷.

۲. در واژه شین تو، جزء نو یا دو همان دائو است، به معنای راه و طریقت. م.

۳. فراهنجاری برای supernormal، در این معنا: چیزی که تاحد زیادی از هنجار (norm) یا متوسط بالاتر است اما همچنان تابع

یا امکان فرجامین انسان‌ها در حیات جسمانی می‌داند، و این با آموزه‌های اجتماعی و اخلاقی آیین کُنفُوسیوس در تقابل است - که دین ترکیبی‌ای بود از طبیعت‌گرایی و فراطبیعت‌گرایی که تأثیر زیادی در باورهای عام مردم چین و کره داشت، و تعجبی نداشت که نظریه‌پردازان شین تو سیمایهای مشابهی در آن یافتند و برخی اندیشه‌ها و اعمال دائوی را پذیرفتند.^۱ به هر حال، شین تو در اساس بیشتر یک مجموعه باورها و آداب باستانی است، نه یک نظام دینی. این باورها به‌رغم تأثیرات نظام‌های بیگانه، مثل آیین بودا و آیین کُنفُوسیوس، در طی فراز و فرودهای تاریخ به نسبت دست‌نخورده مانده‌اند. به این ترتیب چندان غیرطبیعی نیست که هواخواهان شین تو حتی امروزه هم دینشان را چنین می‌خوانند: «راهی به دنبال شیوه خدایان» یا «آن‌گونه که خدایان بدان دست می‌یازیدند» (کامی ناگارا نو میچی). اما از سوی دیگر نباید فراموش کرد که تلاش‌هایی که مکرراً برای سازمان دادن این باورهای ابتدایی به صورت دین ملی یا دولتی صورت گرفته، حول ستایش پادشاه به مثابه خلیف خدایی که دولت را بنیاد نهاد،^۲ خصوصاً بانو خدای خورشید، مستقر شده است. این بانو خدا برترین خدای دین شین تو است. گرچه هرگز نمی‌توان میان این دو جنبه از شین تو یک خط روشن متمایز کشید، یعنی که ابتدایی و عامیانه در یک طرف باشد و ملی و رسمی در آن طرف، اما تمایز و بستگی میان آن‌ها را می‌توان همانند تمایزاتی دانست که میان خدایان سر و راز و خدایان آلمپی یونانیان هست، همان‌طور که خانم هریسون در تِمیس^۲ نشان داده‌اند. تاریخ شین تو، اگر به گونه گسترده‌ای به آن نگاه کنیم، یک سلسله واکنش میان این دو عامل است، یعنی هم تحت تأثیر توسعه زندگی ملی در سازمان‌دهی اجتماعی و سیاسی است، و هم پاسخی است به نفوذ غالب دو آیین بودا و کُنفُوسیوس.

توانیم طبیعی است، یا فراتر از نیروهای طبیعی انسان است که به طور طبیعی نمودنی نیست؛ مثلاً می‌گوییم «نیروهای فراطبیعی جان انسان» یا «تجربه فراطبیعی» یا «تحلیلات فراطبیعی». برای این واژه paranormal هم به کار برده می‌شود. این اصطلاح را غالباً با supernatural یا فراطبیعی یا فوق طبیعی اشتباه می‌کنند. فراطبیعی اشاره است به یک نظم وجود که فراتر از عالم قابل مشاهده فیزیکی با عالمی است که می‌توان آن را با ابزارهای معمولی تجربه کرد؛ از نظر درجه و نوع از طبیعت فراتر است، یا بسته به چیزی است که از طبیعت فراتر می‌رود. مثلاً «منش فراطبیعی روح» و معانی دیگر در همین راستا. (نقل خلاصه از فرهنگ وبستر). م.

۱. در واقع نشانه‌های مشترک فراوانی در باورهای عامه ملت‌های خاور دور وجود داشت. هنوز جای آن دارد پژوهش شود که آیا این امر ناشی از تأثیر متقابل بود یا رواج همگانی باورهای ابتدایی، یا ناشی از یک خاستگاه مشترک دین‌های آنان.

باری، این خدا یا روح، کامی^۱ خوانده می‌شود، به معنای «برتر» یا «مقدس» یا «معجزه‌آسا»، هرچند که باب بحث بر سر اشتقاق این کلمه باز است. شاید بتوان هر چیزی یا هر باشنده‌ای را که هیجانی یا عاطفه‌ای مهرآمیز یا هیبت‌انگیز برمی‌انگیزد، و برای حیس سرّ جاذبه داشته باشد، کامی به شمار آورد و سزاوار حرمت دانست. برخی از کامی‌ها را ساکنان آسمان‌ها می‌پنداشتند و برخی دیگر را مقیم موقتِ هوا یا جنگل‌ها می‌دانستند یا ساکن در سنگ‌ها و چشمه‌ها، یا آن‌که خود را در جانوران و انسان‌ها نشان می‌دادند. شاهزادگان و پهلوانان کامی‌هایی بودند متجلی در شکل انسان، یا هر شخص می‌توانست با نشان‌دادن نیروهای فراهنجاری خود کامی شود. این خدایان، چنان‌که یک نظریه‌پرداز متأخر شین‌تو می‌گوید، انسان‌هایی بودند به سن و سال خدایان، حال آن‌که انسان‌ها خدایانی هستند به سن و سال انسان‌ها. در حقیقت، فقط یک خط ساختگی می‌توان میان عصر خدایان و عصر انسان‌ها کشید، و خدایان، ارواح، انسان‌ها و هر چیز یا هر پدیده طبیعی، حتی در عصر بعدی انسان‌ها، به آسانی از یک قلمرو گذشته به قلمرو دیگر می‌روند. «در آغاز» انسان‌ها و جانوران خدا بودند و گیاهان و سنگ‌ها زیان داشتند؛ اما حتی حالا هم، بنا بر تصور شین‌تو، چندان فرقی نکرده است. به این ترتیب تعجبی ندارد که از این خمیرمایه هرگونه خدایی را بتوان به کرسی نشاند و گرامی داشت، و آن اسرار خام، که غالباً در حالت پدید آمدنشان نیرومندند، میزان معینی از نفوذ اعمال می‌کنند.

این خدایان یا ارواح کمابیش انسان‌واره شدند و چنین و چنان میکوتو^۲ (شکوه‌مند)، یا نئوشی^۳ (خداوندگار، مولا)، هیکو^۴ (سرور) یا هیمه^۵ (بانو) خوانده شدند، با این همه فردیشان همیشه متمایز نبود. در برخی موارد یک شخص یا یک شیء را کامی فی‌نفسه می‌دانستند، اما در بسیاری موارد دیگر انسان‌ها یا اشیا را، به دلیل آن‌که دارای الوهیت یا روحی خاص بودند، به مثابه کامی حرمت می‌گذاشتند. این‌جا هم باز نمی‌توان نه هیچ تمایز روشنی میان این دو مقوله از موجودات مقدس کشید و نه در پرستش یک خدا انسان‌وارگی او ضروری است. همچنین باید یادآور شد که نه در پرستش و نه در اساطیر تمایز جنسی هرگز نقش چندان مهمی نداشت، و صفات و کنش‌های خدایان به آسانی

1. Kami

2. Mikoto

3. Nushi

4. Hiko

5. Hime

متغیر و قابل جایگزینی بود.^۱

خلاصه، شین تو به مثابه دین، پرستش سازمان نیافته ارواح بود که ریشه در هستی فطری انسان داشت، که او احساس می کرد با نیروهای زنده جهان انباز است و نیروی حیاتی اش را در آیین مشترک اجتماعی (کومونی) نشان می داد. زیرا که این پرستش غالباً با افسانه های محلی و آداب مشترک اجتماعی پیوند داشت، و بیشتر خدایانی که بدین گونه پرستیده می شدند ارواح نیاکانی یا قیم جوامع (کومونها) به شمار می آمدند. بدین گونه آیین مشترک اجتماعی محوری بود که سنت ها و زندگی مردم حول آن می گشت، و بر این باور بود که آنجا خدایان یا ارواح، جانوران و درختان، حتی سنگ ها و رودها، با انسان ها پیوندی زنده دارند. اما گاهی داستان هایی از کامی هایی می گفتند که صرفاً داستان یا خیالات شاعرانه ای بود درباره رویدادهای طبیعت که به شیوه رویدادهای انسانی نقل می شد. همپای با عناصر بازیگوش این اسطوره ها، اسرار هیبت آمیزی هم در این پرستش وجود داشت؛ نقش سنت ها و آداب همان قدر بزرگ بود که که نقش تجلیات بنیادی امیال و غرایز، و تمام این عوامل غالباً چنان به هم آمیخته بود که شین تو در بردارنده دین و رسوم، شعر و فرهنگ توده ها، سیاست و جادو بود.

اما در پایان باید به نکته خاصی اشاره کرد: شین تو به طور چشم گیری دین یک مردم کشاورز است. تجلی مکرر ارواح گیاهان و غله، رابطه نزدیک موجود میان مردم و خدایان مشترک اجتماعی، بندهای تنگاتنگی که خدایان را به اشیای طبیعت می بندد، تمام این ها زندگی مردمی کشاورز و اسکان یافته را در اجتماعات نزدیک به هم نشان می دهد. موقعی که این دین در طی چند قرن تا قرن هشتم کمابیش سازمان یافت، در آن بر برتری بانو خدای خورشید تأکید می شد، و او طبعاً به مثابه نگهدارنده کشاورزی و به مثابه نیابانوی خاندان فرمانرواستایش می شد. به این ترتیب دین شین تو یک دین ابتدایی به معنای دقیق کلمه نیست، بلکه نشانه های دین ملی را دارد که وحدت ملت را تحت فرمانروایی امپراتور، که آن [فرمانروایی] را با نگهبانی آن بانو خدای بزرگ می دانستند، شکوه می بخشد.

۱. در این باره و نکته بعدی، قیاس کبید با: آنه ساکی، اسطوره شناسی ژاپنی، در ج ۳ از اسطوره شناسی همه ژادها (بوستون، ۱۹۲۸).

اسطوره‌شناسی شین‌تو

بی‌نظمی آغازین و نمو حیات

یزدان‌شناخت^۱ مشخصی در شین‌تو نبود، اما، چرخه معینی از اسطوره‌های کیهان‌شناختی را می‌توان در آن بازشناخت. می‌گویند که از آن بی‌نظمی آغازین^۲ که به دریای گل و لای فروپوشیده در تاریکی می‌مانست، سه خدا بیرون آمدند. سر این سه سرور مرکز آسمان (آمه - نو - میناکه - نوشی)^۳، یا فرمانروای سرزمین جاودانه (کونی - توکو - تاچی)^۴ بود، و آن دو تابع وی بودند، و یکی پدیدآورنده والا (تاکا - می - موسوبی)^۵ بود و آن دیگری خدا یا پدیدآورنده اسرارآمیز^۶ یا خدایی (کامی - می - موسوبی). این زوج آخری به نظر می‌رسد که رمز اصول نر و ماده تولید و زایش باشند و گاهی آن‌ها را همان نرینه‌خدا یا نرخدا (کامی روگی)^۷ و مادینه خدا (کامی رومی)^۸ دانسته‌اند؛ یعنی همان پدرخدا و مادر خدا که مدام آن‌ها را در آیین‌ها به نیایش طلب کرده‌اند.^۹ اما این سه گانه اول بدون فرزند از میان رفتند و پس از آن‌ها یک سلسله خدایان همانند آمدند که خودانگیخته یا خلق الساعه و مستقل از یکدیگر پدید آمده بودند. همه آن‌ها از بی‌نظمی آغازین پدید آمدند و بی هیچ نشان ناپدید شدند. اما لقب‌هاشان نشان می‌دهد که غرض از آن‌ها این بود که نیروهای تولید یا زایش خودانگیخته را، مثل لجن، بخار و جرم‌ها، که فکر می‌کردند آن‌ها چنین‌اند، انسان‌واره کنند.

به این‌ها می‌گویند خدایان آسمانی در هفت نسل، و از خدایان خاکی که می‌گفتند روی زمین کار می‌کنند متمایزند. سؤال جالب این است که آیا اولی به آن گروه از خدایانی تعلق داشت که دیگر پرستیده نمی‌شدند، یعنی خدایان فراموش شده بودند، یا فقط انتزاعاتی‌وام گرفته از بیرون بودند. هرچند شاید هرگز نتوان منتظر جواب‌نهایی این مسئله بود، اما نگارنده تمایل به گزینه اول دارد، به خاطر برخی همانندی‌ها در دین‌های دیگر.

1. theogony

2. chaos

3. Ame-no-minaka-nushi

4. Kuni-toko-tachi

5. Taka-mi-musubi

6. Kami-mi-musubi

7. Kami-rogi

8. Kami-romi

۹. قیاس کنید با: آستون، شین‌تو، ص ۳۵. او فکر می‌کند که دین سه گانه آغازین یک پذیرش سه گانه چینی واقعیت‌نهایی و دو اصل آن است، یعنی یین و یانگ. هم چنین بحث دانشمندان ژاپنی سر این است که آیا آمه - نو - میناکه - نوشی و کونی - توکو - تاچی دو خدا بودند یا یک خدا.

آخرین زوج این سلسله، نری که دعوت می‌کند (ایزانا - گی) و ماده‌ای که دعوت می‌کند (ایزانا - می) است. می‌گویند که این دو به فرمان خدایان آسمانی به زمین آمدند تا جهان خاکی را پدید آورند. به احتمال زیاد آن‌ها را تجلیات خاکی اصول نرو و مادهٔ سه‌گانهٔ آغازین می‌دانستند. آن‌ها چیزهای بسیاری را یگانه کردند و به زایش پرداختند: اول از همه مجمع‌الجزایر ژاپن را پدید آوردند و سپس چیزها یا ارواح را مثل آب‌ها، بادها، کوه‌ها، کشتزارها، مه‌ها، غذاها، آتش و مانند این‌ها. این را آشکارا تولید و زایش جنسی می‌دانستند، در حالی که از طرف دیگر، باور به زایش خودانگیخته و دگردیسی حتی در داستان‌های تولد فرزندانشان نیز دیده می‌شود؛ عقیده بر این بود که این دو وجه زایش در کنار هم وجود دارند. هر چیز زاده یا تولید شده را کامی، یا خدایان و ارواح می‌خواندند، گرچه در عمل فقط چند تا از آنان پرستیده می‌شدند. میانشان تمایز جنسی برقرار بود، اما هیچ نقش مهمی در اساطیر و آیین نداشت، شاید به این دلیل که جان ژاپنی هنوز به حالت انسان‌وارگی قطعی نرسیده بود.

سرانجام، زوج خدایی، فرمانروایان جهان را پدید آوردند، مثل بانو خدای آسمان افروز (آما - تهراسو اومی - کامی)^۱ فرمانروای ماه (تسوکمی - یومی)^۲ و پهلوان تیزتک دلیر [بی‌باک خشمگین] (تاکه‌هایا سوسانو)^۳. قلمرو نور، از جمله آسمان و زمین، به بانو خدای خورشید [آما تهراسو] منسوب بود، قلمرو شب به خدای ماه، اما اقیانوس، همراه با قلمرو چیزهای پنهان، به فرمانروایی تیزتک [سوسانوئو] سپرده شده بود. خدای ماه هرگز نقش برجسته‌ای بازی نمی‌کرد؛ فرمانروایی عالم میان دوتای دیگر تقسیم شده بود، تقسیمی بود که می‌بایست اهمیت زیادی در روایت‌های اسطوره‌ای داشته باشد، چون امکانش هست که بازتاب برخی رویدادهای سیاسی و اجتماعی در آن‌ها باز شناخته شود، همان‌طور که پس از این خواهیم دید.

به این ترتیب، زوج خدایی پدیدآورندگان حیات روی زمین بودند، اما زندگی با لنگهٔ ضروری‌اش، یعنی مرگ، همراه بود. اسطوره‌شناسی به ما می‌گوید که چگونه خدای مادینه، که بعداً روح شرّ و مرگ شد، به هنگام پدید آوردن آتش، گرفتار مرگ شد و به

1. Ama-terasu Ōmi-kami

2. Tsuki-yomi

3. Takehaya Susanoo

۴. سنت دیگری می‌گوید که این خدایان را فقط خدای نر زایید، و این هنگامی بود که او داشت لکه‌هایی را که در دیدارش از جهان زیرین خاک به آن‌ها آورده شده بود می‌شست. این تفاوت تأثیر چندان زیادی بر کل چرخهٔ اسطوره‌ها ندارد، اما دانستن این نکته نیز حالب است که در این نسخهٔ دوم، خورشید و ماه از چشم‌ها زاییده شده‌اند و نوفان خدا از منخرین.

مقام زیرین خاک رفت که آن جا را مرگ و تاریکی فراگرفته‌اند. در این مورد مرگ را ظاهراً چیزی از طریق تب تصور می‌کردند و آن را اولین نمونه نیستی و فنا می‌شمردند. خدای نرینه، مثل آورفه، همسر درگذشته‌اش را تا جایگاه تاریکش دنبال کرد، سعی کرد که با روشن کردن مشعل به او نگاه کند، در حالی که مادینه در هراس بود، چون که بدنش داشت تجزیه می‌شد. ماده از این بی‌شرمی خشمگین شد و سپاه ارواح خبیث و زنان خشمگین را واداشت که نر را دنبال کرده، او را در قلمرو مرگ و تاریکی زندانی کنند. نر چون تعقیب‌کنندگان را پس راند به مرز میان جهان ظلمت و قلمرو نور رسید و آن جا گذرگاه را با سنگی عظیم بست و آن دو خدا روی این حصار کلماتی رد و بدل کردند. ماده تهدید کرد که هزار نفر را در قلمرو او خواهد کشت، و از آن طرف هم نر در جوابش گفت که او هم هر روز پانصد نفر بیش از این تعداد خواهد زایید. به روشنی پیداست که غرض از این داستان، تبیین نسبت زاد و مرگ‌ها در جهان انسانی است. به این ترتیب، مرگ نمی‌توانست جای زندگانی را بگیرد، اما هراس مرگ در این داستان بیان شده، و در آن بیماری‌ها و خطرات با آلودگی یکی دانسته شده، که باید با تطهیر از میان برود. گفته‌اند که عمل تطهیر را خدای نر آنگاه باب کرد که پس از گریختن از دام مرگ، خود را در دریا شسته بود. از آن پلیدی و آلودگی صورت‌های گوناگون ارواح خبیث پیدا شدند که آن‌ها را از قلمرو ظلمت با خود آورده بود. بر آنند که این ارواح خبیث یا شرّ هنوز در میان انسان‌ها می‌پلکند و همه جور شرّ و دردسر درست می‌کنند.

دو فرمانروای جهان

ما در باب پایان کار پدیدآورنده نر هیچ چیز قطعی و روشن نمی‌شنویم، مگر این که او سرانجام خود را پنهان کرد، یا در کاخ خورشیدی جوانی (هی - نو - واکا - میا)^۱ منزل دارد. پس از ناپیدایی زوج آغازین، جهان به فرمانروایی دو نفری بانو خدای خورشید و تیزتک منتقل شد. تیزتک نشانه‌های بسیاری از یک توفان خدا با خود دارد. بانو خدای خورشید، یا بانوی آسمان‌افروز،^۲ جلوه‌های درخشان و زیبا داشت؛ در نشان و مهر و نجابت و نرم‌خویی بی‌همتا بود؛ فرزانه‌وار و هوشمندانه بر قلمرو خویش فرمان می‌راند؛ به همه

۱. *Hi-no-waka-miya*. ایزدکدهٔ ناگا در استان اومی، پرستشگاه اصلی اوست. وظیفهٔ او آن‌جا نگهداری از پاک‌دامنی زنانه است،

چنان‌که این را در جشنوارهٔ کنجکای برانگیزی که آن‌جا برگزار می‌شود می‌بینیم.

۲. او را تو-هیرو-مه-موچی *ō-hiru-me-muchi* یا بانوی بزرگ روز نیز خوانده‌اند.

نور زندگانی می‌بخشید و با ساختن آبراه‌ها از کشتزاران هم حفاظت می‌کرد. علاوه بر این، او را به شکل سازمان‌دهندهٔ آداب و آیین‌های دینی نشان می‌دهند، خصوصاً آدابی که در رعایت قواعد پاکی است. خلاصه، او خدای فرمانروای صلح و نظم، کشاورزی و تهیهٔ غذا بود. این‌جا می‌توان تصویری از نقش زنانگی را در آغاز پیدایش نظم اجتماعی صلح‌آمیز و کار و پیشه‌های کشاورزی دید. از سوی دیگر، برادر او، تیزتک، وحشی و خودخواه و سرکش بود؛ با هیاهوی دیوانه‌وار فریاد می‌کرد؛ تمام وظایفش را پشت‌گوش می‌انداخت و در هوای میان آسمان و زمان یکه‌تازی می‌کرد. جزئیات ستمگری‌های او در حق خواهرش در آسمان یادآور خدایان توفان در اسطوره‌شناسی‌های دیگر است. می‌گویند که فریاد و خشم و هیاهوی او برانگیخته از اشتیاق او به جایگاه مادرش است، که او روح مرگ و ظلمت شده بود. از این نظر، توفان خدا غالباً با روح خبیث قدرتمندی، که بر جهان نامرئی فرمانرواست، یکی دانسته می‌شود - این سیما، چنان که دیدیم، به فرزندان هم ارث رسیده است.

کشاکش این دو خدا در دو صحنه تصویر می‌شود؛ یکی در رودکنارانِ آسمانی صلح (آما-نو-یاسو-گاوارا)^۱ و دیگری در سایه‌گاهی که بانو خدای خورشید آن را برای میهمانی بزرگ خرمن آماده می‌کرد، که نخستین جشنواره‌های شین نو است. صحنهٔ اول را می‌توان رمز کشاکش خورشید و ماه دانست؛ اما می‌گویند که هر یک از خدایان به «دم زدن» آن دیگری، یا با بده بستان دم و بازدم و گوهر فرزندان پدید آوردند. داستان دوم، که توهین به مقدسات است، آشکارا تعارضی را در نظم اجتماعی نشان می‌دهد، اما داستان در صحنه‌ای اوج می‌گیرد که یادآور خورشیدگرفتگی است. حکایت چنین است:

تیزتک قلمرو خواهرش را با نابودکردن برنجزارها، و آلودنِ آداب مقدسی که خواهرش بنیاد نهاده بود نابود کرد. بانو خدای خورشید، از کارهای بی‌انگیزهٔ برادرش سخت غمگین شده بود، اما با او به جنگ برنخاست، خود را در غاری پنهان کرد و بدین وسیله تمام جهان از نور محروم شد و بی‌نظمی به پا شد. هشت میلیون خدا در برابر غار گرد آمدند و سرانجام موفق شدند با به کار بستن افسون‌ها و یک رقص آیینی او را ترغیب کنند که از آن‌جا بیرون بیاید. وقتی نور و نظم با ظهور مجدد بانو خدا بازگشت، تمام آن جمع فریاد شادی برآوردند، که از انعکاس آن آسمان و زمین لرزیدند. این اوج روایت

اسطوره‌ای است که در آن پیروزی نور را بر ظلمت، و صلح و نظم را بر درنده‌خویی و نابودی می‌بینیم. این پیروزی بانوخدای خورشید بر توفان‌خدا فرمانروایی او را بر جهان تضمین کرد و اعتقاد به او به مثابه برترین خدا با این سنت که خاندان فرمانروا از بانوخدای خورشید پدید آمدند همراه شد.

پیروزی نور بر ظلمت را سپاهیان کامی کامل کردند؛ اینان در ایستادگی بانوخدای خورشید در برابر نیروی مخالف، وفادارانه در کنارش ماندند. این روایت از نظر تأثیرش بر عقیده و زندگی مردم دو جنبه دارد: به عنوان یک اسطوره پدیده‌های خورشیدی، هم نشان‌دهنده باورهای مردمی کشاورز و حرمت آنان به خورشید، به مثابه سرچشمه زندگانی، است و هم مبین کار جادوگری آنان است در مورد خورشیدگرفتگی. از نظر سیاسی که نگاه کنیم، همین باورها به تسلط یک خاندان یا طایفه معین، یعنی ایلی که این بانو خدا را به عنوان نیابانو می‌پرستیدند، و نیز به سرسپاری ایلات دیگر به آن خاندان منتهی شد. به این ترتیب، بانوخدای خورشید در عین حال هم تجسم یک نیروی زندگی‌بخش است و هم تجسم یک فرمانروای فرزانه. از نظر جنبه اول، او یک همتای نر به همراه دارد، یعنی خدای پدیدآورنده والا، که او به مثابه وجود نهان و والاتر او را همراهی می‌کند. اما یک شریک ماده هم هست، یعنی بانوخدای فراوانی - بخشندگی (تویو - اؤکه نو کامی)^۱ که حتی امروزه در کنار او در ایسه، که مقدس‌ترین ایزدکده‌ها است، پرستیده می‌شود. اهمیت نقش سیاسی منسوب به بانوخدای خورشید کمتر نیست. اعتقاد به خاستگاه خدایی خاندان فرمانروا با رمز اقتدار اورنگ شاهی، یک آینه، یک شمشیر و یک تسبیح نمادین می‌شود، و همه این‌ها را بانوخدای خورشید به پسینیانش سپرده است. پس از این می‌بینیم که این سه گنج چگونه خدانشناسان شین‌تو را به بحث‌های اخلاقی و کیهان‌شناختی کشاند. شاید بانوخدای خورشید را بتوان برترین خدای دین شین‌تو دانست، و پرستش او گهگاه راه نوعی یک‌خدایی را در تاریخ شین‌تو بازمی‌کند.

از طرف دیگر، سپاهسانی که در برابر آن «غار آسمانی» گرد آمده بودند، خدای بداندیش توفان را به ناحیه دورافتاده‌ای تبعید کردند. تبعیدگاه در استان ایزومو در ساحل شمالی ژاپن قرار دارد، رو به جانب شرقی شبه‌جزیره کره. در واقع، آن‌جا یک قبیله

۱. *Toyo-uke no Kami*. در این اساطیر هیچ داستانی درباره او گفته نشده است. خاستگاه او محل بحث است.

مدعی شدند که از اخلاف توفان خدا هستند، و آنجا تخته‌قاپو شدند و چندی در برابر فرمانروایی نژاد خورشیدی مقاومت کردند. تیزتک، به عنوان نای قبیلهٔ ایزوئومو نقش پیشگام و مستعمره‌گر را به عهده داشت، و در یک داستان آمده که او از موی سر و ریش خود کوه‌ها را در استان کی‌یی در سمت جنوب ژاپن کاشت.^۱

توفان خدا و پسرش را فرمانروایان ایزوئومو و هم‌چنین عاملان چیزهای اسرارآمیز، از جمله حتی کردارهای شرّ، به شمار می‌آورند. این پیامد طبیعی این مفهوم است که توفان خدا ندیم یا بزرگ ارواحی است که ساکن جهان زیرین خاکند؛ کاملاً طبیعی است که جان ابتدایی روح خبیث را به منظور دفع بیماری و بلایا به دعا بخواند. یکی از پسران توفان خدا، بدکار بزرگ (تُو - ماگاتسومی)^۲ بود، که سرچشمهٔ هر گونه شرّ و بداندیشی بود، حال آن که پسر دیگر، زمین‌دار بزرگ (تُو - کونی نوشی)^۳ به همراه شریکش شاهزادهٔ کوچک نام‌آور (سوکونا - بیکو)^۴، که او را سرِ جادوگران پزشک می‌دانند، برای بهروزی مردم کار می‌کردند. به این دلیل خدایان وابسته به گروه ایزوئومو را هنگامی می‌پرستیدند که آفتی یا بلایی نازل می‌شد.

شاید همان‌طور که انتظارش می‌رفت، تضاد میان نیروهای متخاصم به دوآلیسمی مثل دین ایران باستان، که شین تُو همانندی‌هایی با آن دارد، توسعه نیافت. برعکس، مصالحه‌ای ترتیب داده شد که سپهرها میان دو خدا و اخلافشان تقسیم شود. فرمانروایی جهان واقعی در یک حکومت خداسالارانه به پسینیان بانوخدای خورشید سپرده شد و جانب اسرارآمیز دین، شامل جادو و پیشگویی، به مراقبت توفان‌خدا و فرزندان‌شان واگذاشته شد. می‌گویند که این پیمان تقسیم میان فرزندان توفان‌خدا و سردارانی که فرستاده بانوخدای خورشید بودند بسته شد. مطابق این پیمان، «قلمرو مرئی‌ها» باید به بانوخدای خورشید تعلق گیرد و «قلمرو نامرئی‌ها» به توفان‌خدا. به این ترتیب، برای همیشه بین خدایان المپی و خدایان سرّ و راز - با وام گرفتن یک تمثیل از دین یونانی - تقسیمی برقرار شد که مقرر بود طبیعت و وظیفهٔ دین رسمی شین تُو را به مثابهٔ پرستش بانوخدای خورشید تعیین کند، و عقیده بر این بود که خدایان دیگر از بهروزی مردم در امور دنیایی مراقبت کنند. این وظیفه کیش رسمی، ملی و اجتماعی (کومونی)، هم یک

۱. به افتخار توفان‌خدا یک جشنواره گل در کی‌یی برگزار می‌شود. هم‌چنین می‌گویند که او کره را مستعمره کرد، و این داستان، که شاید زمینه تاریخی داشته باشد، نشان دهنده سنگی میان کره و ایزوئومو است. قس. آنه‌ساکو، اسطوره‌شناسی ژاپنی، ص ۲۴۸.

2. Ō-mi Magatsumi

3. Ō-Kuninushi

4. Sukuna-biko

قوت بود در این معنا که پرستش شین تویی همیشه با زندگی سیاسی و اجتماعی ملت رابطه تنگاتنگی داشت، و هم در عین حال یک ضعف به شمار می آمد، چرا که شین تو رسمی بیش از پیش از اسرار زندگی دینی جدا و بیگانه می شد. پیامد این امر آن بود که شین تو عموماً همیشه گرایش به فورمالیسم (صورت‌گرایی) و رسمیت‌گرایی داشت، و هرگاه واکنشی در برابر این صورت‌گرایی صورت می‌گرفت، شین تو به جانب رازورانه دین برمی‌گشت، و رو می‌آورد به پندارها و کردارهای خرافی مردم.